

تحلیل شاه‌های تاریخی ظهور



بیوگرافی سخنران

نام: مصطفی صادقی

محل تولد: شهرستان کاشان

تحصیلات حوزوی: خارج

تحصیلات دانشگاهی: کارشناسی

ارشد تاریخ تشیع

کارنامه علمی:

وی در سال ۱۳۴۸ در شهر کاشان دیده به جهان گشود. در سال ۱۳۶۲ وارد حوزه علمیه قم شد و به تحصیل دروس حوزوی پرداخت. پس از به پایان رسانیدن دوره سطح، به فراگیری دروس خارج فقه و اصول پرداخت و کارشناسی ارشد خود را از دانشگاه امام صادق علیه السلام در رشته تاریخ تشیع اخذ کرد. هم‌چنین دوره تربیت محقق و نویسنده تاریخ اسلام را در دانشگاه باقرالعلوم سپری نمود. آثار وی عبارتند از:

آثار علمی

الف) کتاب‌ها:

۱. فهرس المقالات التاريخيه؛

۲. پیامبر و یهود حجاز؛

۳. تحلیل تاریخی نشانه‌های ظهور؛

۴. کاشان در مسیر تشیع؛

(ب) مقالات:

۱. نقدی بر آثار جنگ‌های امام علی علیه السلام
۲. دشواری نام‌ها در پژوهش‌های تاریخی
۳. خطبه‌البیان و خطبه‌های منصوب به امیرالمومنین
۴. یهود در کتاب الصحيح
۵. تاملی در روایت‌های علایم ظهور
۶. برخورد‌های مسالمت‌آمیز پیامبر با یهود
۷. الفتن ابن‌حماد قدیمی‌ترین کتاب در مهدویت
۸. راس‌الحسین و مقام‌های آن
۹. سفیانی و مدعیان تاریخی
۱۰. از باشان تا کاشان

مکیده

منابع بحث تحلیل نشانه‌های تاریخی ظهور در شیعه، کتاب‌های مربوط به غیبت و در میان اهل سنت کتاب‌های الفتن و باب‌های آن است. کتاب *الفتن* نعیم‌بن‌حماد، حتی از نخستین کتاب شیعی یعنی *غیبت نعمانی*، متقدم‌تر به شمار می‌آید. این کتاب در مورد پایان یافتن ملک بنی‌امیه، احوال بنی‌عباس و اهل مشرق و سفیانی و مروانیان در سرزمین شام و نیز درباره خروج حضرت مهدی علیه السلام در مکه روایت‌هایی دارد که برخی از این روایات موقوف هستند و از صحابه به پیامبر صلی الله علیه و آله وصل نمی‌شوند. بسیاری از راویان آن هم ضعیف و برخی از آنان واقفی‌اند.

نکته دیگر این که عباسیان از روایت‌های مهدویت بهره‌برداری فراوان کرده‌اند. آنان روایتی از ابن‌عباس نقل کردند که می‌گوید، مهدی از نسل عباس است، نه از نسل حضرت فاطمه علیها السلام. بسیاری از عباسیان هم نام مهدی داشتند. اندیشه غیبت بین عباسیان هم بوده و برخی از بزرگان آنان مدتی مخفی بوده‌اند.

روایات مربوط به «رایات السود» هم موقوف است و به معصوم نمی‌رسد؛ ضمن این که نهضت عباسیان با پرچم‌های سیاه شناخته می‌شد. بنابراین رایات‌السود به پیش‌گویی ظهور عباسیان مربوط بود. آنها با تحریف این روایات وانمود می‌کردند که مهدی از آنان است.

هم‌چنین در روایت قتل نفس زکیه به منزله یکی از علایم ظهور باید احتیاط کرد. در تاریخ، محمدبن عبدالله بن حسن به نفس زکیه معروف است که در سال ۱۴۵ قمری در مدینه قیام کرد و کشته شد. روایت‌هایی که می‌گویند نفس زکیه کشته می‌شود و مدینه مباح می‌گردد، با ظهور ارتباطی ندارد.

آمدن سفیانی از نشانه‌های مشهور ظهور است که هم منابع شیعی و هم منابع سنی به آن اشاره کرده‌اند، اما روایات موقوف آن فراوان است و بسیاری از این روایت‌ها که ضعیف هم هستند، به ظهور ارتباطی ندارند و در تاریخ چند تن با نام سفیانی ظهور کرده‌اند. البته اصل وجود سفیانی را نمی‌توان انکار کرد، ولی بسیاری از جزئیات گفته شده درباره وی را نمی‌توان پذیرفت.

طلوع خورشید از مغرب از دیگر نشانه‌های ظهور است که این یکی از نشانه‌های قیامت به شمار می‌آید. اما روایت‌هایی هست که خورشید مغربی را صفت امام زمان می‌دانند، هم‌چنین فاطمیان در اواخر قرن سوم این صفت را بر عبدالله‌المهدی تطبیق می‌کردند.

برخی روایت‌ها، خراسانی را نشانه ظهور امام زمان می‌دانند که اینها نیز برگرفته از آیات‌السود و درباره بنی‌عباس است. این روایت‌ها می‌گویند، بنی‌عباس چون با هم اختلاف کنند، خراسانی قیام می‌کند. بنابراین، روایت خراسانی بر تاریخ و مربوط به اواخر قرن دوم قمری منطبق است. روایت‌هایی که قیام حسنی را از علایم ظهور می‌دانند نیز عموماً ضعیف هستند و اسنادشان خدشه‌دار است. در تاریخ نیز دوازده نفر از نسل امام حسن علیه السلام قیام کرده‌اند که گویا خواسته‌اند بین آنها و موضوع مهدویت ارتباط برقرار کنند.

در نتیجه اصل موضوع سفیانی و نفس زکیه پذیرفته می‌شود، اما جزئیات آن پذیرفتنی نیست و آیات‌السود به عباسیان ارتباط دارد، نه آخرالزمان. حسنی و خراسانی هم روایت‌های صحیح ندارند و طلوع خورشید از مغرب نیز از نشانه‌های قیامت است.

واژگان کلیدی

آیات‌السود، علایم ظهور، عباسیان، مهدویت، خراسانی، حسنی، نفس زکیه.

ابتدا مقدماتی را مطرح می‌کنم که شاید طولانی باشد، ولی لازم به نظر می‌رسد:

۱. منابع بحث

منابع حدیثی نشانه‌ها، کتاب‌های مربوط به غیبت است که روایت‌های علایم ظهور را در خود دارد. نخستین آنها کتاب غیبت نعمانی (م ۳۶۰ق) است. بیشتر روایات در این کتاب گردآوری شده، به طوری که در باب چهاردهم، ۶۸ روایت و در باب سفیانی، هجده روایت نقل شده است. کتاب دیگر البته با روایات کمتر، *کمال‌الدین* شیخ صدوق، (م ۳۸۱ق) است. ایشان هم یک باب را به این بحث اختصاص داده و بیشتر روایات را پدر بزرگوارش ابن بابویه در *الامامه و التبصره* آورده است. کتاب بعد، *غیبت* مرحوم شیخ طوسی (م ۴۶۰ق) است که ایشان هم گاهی روایات *ارشاد* شیخ مفید را تکرار می‌کند.

در میان اهل سنت کتاب‌های *الفتن* و باب‌های *الفتن* صحاح سته یا مسانید، از جمله *مسند احمد* بابی را به این بحث اختصاص داده‌اند. البته اصل عنوان فتن که در شیعه با عنوان *ملاحم* آمده، به مهدی و مهدویت مختص نیست، ولی به هر حال عمده علایم ظهور در آنجا مطرح می‌شود.

کتاب *الفتن* نوشته نعیم بن حماد، (م ۳۲۸ یا ۳۲۹ق) حتی بر نخستین کتاب شیعی در این مورد، تقدم دارد. وی حدیث‌گرای اهل سنت است؛ یعنی با گرایش ضد معتزله و قائل به قدم قرآن که جانش را بر سر همین مخالفت گذاشت. معتصم عباسی او را از مصر احضار و زندانی‌اش کرد و او در زندان از دنیا رفت؛ چون حاضر نشد به خلق

قرآن قائل شود.

رجالی‌های سنی در مورد ابن‌حماد دیدگاه‌های گوناگونی دارند؛ بعضی او را رد و بعضی هم قبول کرده‌اند. به طور اجمال می‌توان گفت، ابن‌حجر حرف آخر را زده که: «ابن‌حماد گرچه ثقه است، اشتباه زیاد دارد.»

در شیعه حرفی از ابن‌حماد نیست، ولی بیشتر روایاتی که در مورد نشانه‌های ظهور نقل می‌شود، از *الفتن* و *غیبت نعمانی* است. برای مثال در کتاب *ملاحم سیدبن طاووس* که عنوان صحیح آن *التشریف بالمتن فی التعریف بالفتن* است و در بین کتب علایم ظهور جایگاهی دارد، تأثیرپذیری از ابن‌حماد به روشنی دیده می‌شود. سید، بخش نخست از کتابش را از ابن‌حماد گرفته و خلاصه کرده و در دو بخش دیگر هم که از سلیلی و ابن‌زکریا نقل می‌کند، بسیاری از روایاتش به ابن‌حماد بازمی‌گردد.

در این جا به بعضی از ابواب کتاب *الفتن* ابن‌حماد اشاره می‌کنم:
باب هفده: «العلامات فی انقطاع ملک بنی‌امیه»؛ باب سیزده: «ما یكون بین بنی‌العباس و اهل‌المشرق و السفیانی و المروانین فی ارض الشام»؛
باب ۳۴: «ما یكون بین اهل‌الشام و بین ملک من بنی‌العباس بین الرقه و ما یكون من السفیانی»؛

باب ۴۵: «خروج المهدی من مکه الی بیت‌المقدس و الشام».
در ذیل این منابع، تاریخچه یا سیر افزایش کمی این دست روایات است؛ چنان‌که کتابی حاوی ۲۵۰ علامت ظهور با عنوان *مئتان وخمسون علامه* نوشته می‌شود. در دوره‌های مختلف، بعضی روایات تحریف یا کم و زیاد می‌گردد. بعدها نیز کتاب‌های *معجم‌الملاحم و الفتن*،

نواب‌الدهور و معجم احادیث المهدی این روایات را گردآوری کردند. به نظر می‌رسد در این مورد ابتدا باید به عهد عتیق برگشت. در کتاب اشعیا جمله‌ای شبیه برخی روایات ما آمده است: «گرگ با بره، پلنگ با بزغاله و شیر با گوساله خواهند زیست و کودکی آنها را خواهد راند. شیر مثل گاو، گاه خواهد خورد و کودک در کنار سوراخ ماربازی خواهد کرد».

نکته دیگر این که در کتاب الفتن ابن حماد، روایات موقوف فراوان آمده است؛ یعنی روایات مربوط به صحابه رسول خدا ﷺ که به پیامبر نمی‌رسد. در میان شیعه هم بیشتر احادیث نشانه‌ها، از امام علی علیه السلام تا امام صادق علیه السلام است. بعد از آن خیلی روایت نداریم و این مسأله مهمی به شمار می‌آید.

نکته بعد در مورد تقسیم‌بندی این روایات است. در ادامه هم به این بحث خواهیم پرداخت که تقسیم‌بندی روایات به حتمی و غیرحتمی، یعنی محتوم و موقوف را تنها می‌پذیریم که از زمان امام باقر علیه السلام آغاز می‌شود.

۲. روایان

در مورد روایات نشانه‌های ظهور، باید به روایان از فرقه‌های انحرافی مثل زیدیه، واقفیه و ... توجه کنیم. برای مثال، احمد بن محمد بن سعید معروف به ابن عقده، زیدی جارودی است. این گروه معتقدند، امیرالمؤمنین علیه السلام به نص وصفی امام شد. ابن عقده در بین احادیث شیعی جایگاهی دارد و در غیبت نعمانی، در مورد بحث نشانه‌ها از او فراوان روایت نقل می‌شود. البته ثوثیق او را نمی‌توان رد کرد، ولی به هر حال

زیدی جارودی به شمار می‌آید و زمانی به مهدویت یحیی بن عمر علوی اعتقاد داشته است.

در این روایات، راویان مجهول، مهمل و ضعیف فراوان داریم؛ مثل محمد بن حسان رازی، عبیدالله بن موسی علوی عباسی از نسل حضرت عباس علیه السلام و احمد بندنیجی. بیشتر احادیث اهل سنت هم موقوف و از صحابه و تابعین است؛ از جمله از کعب الاحبار روایات فراوانی نقل می‌شود. هم‌چنین برخی از نویسندگان کتاب‌های الفتن، واقفی مسلک بوده‌اند.

۳. علامت

واژه «علامت» که در فارسی به غلط، علایم جمع بسته می‌شود، همان معنای «آیه» در روایات است؛ آیات ظهور. پس از بررسی، به این نتیجه می‌رسیم که آیه و علامت، بر چیزی دلالت می‌نماید که فاصله زمانی‌اش با آنچه به آن اشاره می‌کند، زیاد نباشد. پس نمی‌توان حادثه رخ داده در زمان امام صادق علیه السلام را نشانه ظهور دانست و باید آن را به گونه‌ای دیگر توجیه کرد.

بر این اساس، تقسیم‌بندی نشانه‌ها، به دور و نزدیک صحیح نیست. دیگر تقسیم‌بندی‌ها هم صحیح به نظر نمی‌رسد و همان‌طور که گفتیم، فقط تقسیم‌بندی به محتوم و موقوف، یا همان حتمی و غیرحتمی صحیح است.

۴. متمهدیان

«تمهدیان» کسانی هستند که یا خودشان ادعای مهدویت داشتند، یا

درباره آنها ادعا شده است؛ مانند عمر بن عبدالعزیز، سلیمان بن عبدالملک یا حارث بن سریج که در خراسان قیام کرد.

عباسیان، از مهدویت بهره‌برداری فراوانی کرده‌اند. آنها از ابن عباس روایتی نقل می‌کنند که امام حسن و امام حسین علیهما السلام جایی بودند و ابن عباس گفت: «ان هذان یظنان ان المهدی من ولد هما؛ الا ان السفاح و المنصور و المهدی من ولدی». عباسیان حتی معتقدند که مهدی، از نسل عباس است نه فاطمه علیها السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم. آنها به سفاح نیز مهدی می‌گفتند. مسعودی در *التنبیه والاشراف* می‌نویسد: «سفاح در ابتدا مهدی خوانده می‌شد». عبدالله بن علی پس از کشتار امویان در شام، به سفاح (خون‌ریز) مشهور شد. ظاهراً بعدها نام اولین خلیفه را سفاح نهادند و مسعودی نخستین کسی است که از آن خبر می‌دهد.

برخی دیگر از متمه‌دیان عبارتند از: هارون الرشید که به او مهدی خطاب می‌شد؛ ابومسلم که طبق نظر راوندیه، مهدی است؛ در شیعه، سبأییه را داریم؛ کیسانیه هم ابوهاشم فرزند محمد حنفیه را مهدی می‌دانند؛ حتی گروهی امام محمد باقر علیه السلام و ناووسیه نیز امام ششم را مهدی گفته‌اند؛ محمد بن جعفر، فرزند امام صادق خود گفته امیدوارم مهدی باشم؛ نیز در مورد عبدالله بن معاویه بن جعفر که در بخشی از ایران حکومت تشکیل داد؛ هم‌چنین سید محمد فرزند امام هادی علیه السلام، امام حسن عسکری علیه السلام؛ یحیی بن عمر علوی و محمد بن قاسم معروف به طالقان، گفته شده ادعای مهدویت کرده‌اند.

نکته دیگر این‌که اندیشه غیبت، افزون بر شیعه، در عباسیان هم هست. بزرگان آنها مثل منصور، سفاح و مدتی در کوفه پنهان شدند. مسعودی، طبری و یعقوبی از غیبت دو ماهه یا چهل روزه آنها خبر

می دهند؛ گویا قصد داشته‌اند اندیشه غیبت را به خود نسبت دهند. پذیرش اندیشه غیبت، در میان زیدیه، واقفیه و اسماعیلیه که مدت‌ها پنهانی تبلیغ می‌کردند نیز دیده می‌شود.

۵. آمیختگی علایم با اشراط الساعه

در منابع شیعی و سنی، فراوان می‌بینیم نشانه‌های قیامت با نشانه‌های ظهور آمیخته شده است. به نظر می‌رسد علت آن چند مسأله است:

اول، تعبیر «ساعه» به «مهدی»؛

دوم، اشتباه بین «القائم» و «القیامه»؛

سوم، ارتباط مهدی عج با پایان تاریخ.

نشانه‌های ظهور از نظر تاریخی عبارتند از:

الف) رایات السود

رایات السود، پرچم‌های سیاه از طرف خراسان یا شرق است. در این مورد، روایات فراوانی از اهل سنت نقل شده، ولی شیعه فقط چهار روایت در این باب دارد. این نشانه در کتاب *الفتن* ابن‌حماد در دو جا بحث شده است: «نشانه‌های سقوط بنی‌امیه» و «خروج بنی‌عباس».

از طرفی، پرچم‌های سیاه علامت نهضت عباسیان بود که ابومسلم آن را به دست گرفت و مردم هم سیاه پوشیدند و از سمت خراسان به طرف کوفه حرکت کردند.

بیشتر روایات این باب موقوف است و به معصوم نمی‌رسد:

– ابن‌حماد از کعب‌الاحبار نقل می‌کند: «لا تذهب الايام حتى تخرج لبني‌العباس رايات السود من قبل المشرق»؛ اگر از دنیا یک روز هم باقی مانده باشد، پرچم‌های سیاهی از سوی مشرق به نفع بنی‌عباس

خواهد آمد.

- نیز از ابن عباس نقل می‌کند: «اذا اقبلن الرايات السود اكرمو الفرس»؛ وقتی پرچم‌های سیاه آمد، ایرانی‌ها را احترام کنید؛ «فان دولتكم معهم».

- از علی بن ابی طلحه نقل می‌کند: «یدخلون دمشق برایات السود عظام یقتلون فیها مقتله عظیمه، شعارهم بکش بکش»؛ یعنی با این شعار ایرانی و فارسی، کشتار بزرگی می‌کنند؛ همان بحثی که در مورد عبدالله بن علی عباسی (سفاح) گذشت.

- باز از سعید بن ابی عثمان از جابر از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند:

هنگامی که سال ۱۲۹ قمری برسد و بنی امیه اختلاف کنند و حمار جزیره (مروان حمار) بر شام چیره شود، پرچم‌های سیاه ظهور می‌کند و اکبش (کنایه از کسی است؛ شاید ابومسلم) با گروهی اندک آشکار می‌گردد و دولت آل عباس را بنا می‌کند و بزرگان آن زمان را می‌کشد.

این روایت از امام پنجم علیه السلام از منبعی سنی با قطع سند بود.

- نعمانی از امام علی علیه السلام نقل می‌کند: «خدا مقرر کرده بنی امیه را ناگهان با شمشیر ساقط کند. پس بنده گم‌نام و تندخویی را برمی‌انگیزد که پیروزی با او و یارانش است. موها و شارب‌هایشان بلند و لباس‌هایشان سیاه است و صاحب پرچم‌های سیاه هستند». البته این روایت ضعیفی است، به ویژه آخرش که می‌گوید: «وای بر آن که مخالفتشان کند!» که تأیید بنی عباس به شمار می‌آید و به ظهور مهدی ربطی ندارد.

- روایتی که بعضی‌ها را به اشتباه انداخته، این روایت امام علی علیه السلام است. ایشان ذیل آیه «فاختلف الاحزاب من بینهم»، فرمود: «انتظرو الفرج

من ثلاث: اختلاف اهل الشام بینهم، رایات السود و فزعه فی شهر رمضان». البته سند روایت ضعیف است، ولی بر فرض پذیرش آن، می‌توانیم آن را چنین توجیه کنیم: فرج، یعنی گشایش امر شیعه که در اختلاف شامیان بود. رایات السود هم حکومت عباسیان است که بالاخره شیعه دست کم در زمان سفاح راحت بود. مشکل روایت، «فزعه فی شهر رمضان» است که به نظر من، این علامت گشایش شیعه هم بعدها رخ می‌دهد. اما کی و کجا، نمی‌دانیم، ولی نمی‌توانیم به دلیل این قسمت روایت، همه آن را به ظهور نسبت بدهیم. پس نباید همواره فرج را به معنای ظهور و آخرالزمان بگیریم.

در مورد روایات رایات السود که بر مهدی علیه السلام دلالت دارد، باید گفت، روایت صحیحی از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده که: «لا تقوم الساعة، حتی یقوم قائم منا بالحق» و آخرش می‌فرماید: «فأتوه و لو حبوا علی الثلج فانه خلیفة الله».

به نظر می‌رسد عباسیان از این روایت سوءاستفاده کرده، روایاتی به نقل از پیامبر و غلام ایشان و نیز صحابه نقل کردند؛ مثل این روایت «اذا رأیتم الرایات السود خرجت من قبل خراسان، فأتوها و لو حبوا علی الثلج، فان فیها خلیفة الله المهدی».

شاهد این تحریف هم به علت این است که در شیعه و سنی، این احادیث تا زمان امام صادق علیه السلام نقل می‌شود که عباسیان به کوفه آمده بودند و کار تمام شده بود. به طور قطع می‌گوییم که رایات السود، پیش‌گویی مربوط به ظهور عباسیان بود که آنها بعد با تحریف آن، طوری وانمود کردند که خودشان مهدی قلمداد شوند.

در این مورد به چند نکته تاریخی توجه کنید:

۱. هنگامی که عبدالرحمان بن محمد بن اشعث از طرف سیستان قیام کرد و به طرف عراق حرکت نمود، عبدالملک مروان به خالد بن یزید گفت: «شنیده‌ام سقوط ما به دست رایات السود است.» خالد پاسخ داد: «نترس. آن پرچم‌های سیاهی که سقوط بنی‌امیه به دستشان است، از خراسان می‌آید، نه سیستان.»

۲. نصر بن سیار به حارث بن سریق که بر ضد امویان قیام کرد و مدعی شد صاحب پرچم‌های سیاه است، نوشت: «اگر تو واقعاً صاحب پرچم‌های سیاهی هستی که بنی‌امیه را ساقط می‌کند، تسلیم تو هستم، ولی اگر چنین نیست، خود را به هلاکت مینداز.»

۳. یعقوبی از قحطبه بن شیب، از فرماندهان معروف بنی‌عباس نقل می‌کند که روزی در زمان بنی‌امیه به مسجد کوفه رفتم. در آنجا شخصی سخن‌رانی می‌کرد و از سقوط بنی‌امیه به دست صاحبان پرچم‌های سیاه خبر می‌داد. بعد به من اشاره کرد و گفت: «می‌دانم تو یکی از کسانی هستی که می‌آیند.» پرسیدم: «او کیست؟» گفتند: «جابر جعفی.»

۴. در اثبات الوصیه مسعودی و اعلام‌الوری مرحوم طبرسی آمده که ملاقاتی بین امام صادق علیه السلام و ابومسلم خراسانی صورت گرفت و امام فرمود: «او صاحب رایات السود است.» البته اثبات این ملاقات از نظر تاریخی دشوار به نظر می‌رسد.

ب) نفس زکیه

درباره نفس زکیه از شیعه و اهل سنت، ۲۳ روایت جمع کردم که البته تواتر آن را نمی‌رساند. این روایات چند دسته می‌شود:

۱. بعضی از آنها به ظهور ربطی ندارد. کعب الاحبار می گوید: «تستباح المدینه و تقتل النفس الزکیه»؛ مدینه مباح شمرده خواهد شد و نفس زکیه کشته می شود.

۲. برخی دیگر بر محمد بن عبدالله بن حسن مثنی، معروف به نفس زکیه که قیامش در سال ۱۴۵ قمری بوده، تطبیق داده می شود. جابر از امام باقر علیه السلام روایت می کند که لشکری به مدینه می رسد و هر کس از آل محمد علیهم السلام به مکه می گریزد. «فیدرکون نفساً من آل محمد فیذبحونه عند احجار الزیت». می دانیم که محمد نفس زکیه در احجار الزیت کشته شده است.

نیز در روایات آمده که او در ماه حرام کشته می شود و نفس زکیه مورد نظر هم در ماه رجب سال ۱۴۵ کشته شده است.

۳. بعضی از این روایات، از کشته شدن او در مکه یا کوفه خبر می دهد. البته تنها یک روایت از کشته شدن او در کوفه حکایت می کند که هر روز آن را بر کسی تطبیق می دهند. این روایات سند صحیحی ندارد.

۴. برخی از روایات، چهار علامت مشترک را بیان می کنند: سفیانی، خسف بیدا، نفس زکیه و علامت چهارم که در این روایات متغیر است. هفت تا از این هشت روایت، سند ضعیفی دارد، ولی روایت عمر بن حنظله را نمی توان رد کرد؛ چون عالمان، حدیث او را می پذیرند. به نظر می رسد باید در مورد نفس زکیه و نشانه بودن آن احتیاط کرد. در این روایات دسته آخر، سخنی از مکه و مدینه نیامده و بر نفس زکیه تاریخی تطبیق داده نمی شود.

به هر حال می دانیم در تاریخ نفس زکیه ای بوده که به قول ابوالفرج

در *مقاتل الطالبین*، خاندانش او را مهدی می‌دانستند، ولی به نظر علمای آل ابی طالب، او همان نفس زکیه روایات است. نکته بعد این‌که یعقوبی در مورد او می‌گوید: «او قیام کرد و پیش از آن، مدتی مخفی و غایب بود.»

ج) سفیانی

در مورد سفیانی، روایات بسیاری وجود دارد. او معروف‌ترین نشانه ظهور است و تصمیم‌گیری در مورد وی مشکل به نظر می‌رسد. بعضی‌ها به غلط می‌گویند، دجال مربوط به اهل سنت، و سفیانی مربوط به شیعیان است؛ اما همان‌طور که دجال در منابع شیعی آمده، سفیانی هم در منابع اهل سنت ذکر شده است. در *الفتن* ابن حماد ۱۲۰ روایت در مورد سفیانی وجود دارد. نعمانی شیعی هم باب هیجدهم کتابش را به سفیانی اختصاص داده و هیجده روایت در آن‌جا ذکر می‌کند.

در مورد سفیانی باید به چند نکته توجه کرد:

۱. ظهور او حتمی است؛
۲. در رجب ظهور می‌کند؛
۳. اهل سنت، داستان او را به تفصیل آورده‌اند، ولی در شیعه چنین نیست؛
۴. بسیاری از روایاتش با ظهور ارتباط ندارد؛ مثل بسیاری از نشانه‌های دیگر؛

۵. روایات موقوف زیاد دارد که به معصوم ختم نمی‌شود؛

۶. بیشتر روایات ضعیف است. از هیجده روایت گفته شده، شاید بتوان دو-سه روایت صحیح یا معتبر به دست آورد. راویان زیادی مثل ابن عقده، یا واقفی مثل علی بن ابی‌حمزه بطائنی و پسرش حسن

جعفر بن محمد و محمد بن علی کوفی محل تأمل جدی هستند. در مورد بعضی از روایان این احادیث هم اختلاف وجود دارد؛ مثل محمد بن جعفر بن مالک فزاری که نجاشی او را رد می‌کند، ولی بعضی از اهل حدیث او را می‌پذیرند. برای مثال، در رساله ابو غالب زراری، از جمله اجله شمرده شده است.

۷. تناقض و ابهام شگفت در روایات سفیانی دیده می‌شود.

در مورد نام او که عنسه، محمد، زید یا یزید است؛ نام پدرش؛ محل خروجش که ایلیا یا شام است؛ مدت حکومتش که نه ماه یا نه ماه و چند روز است؛ و اصلاً این که شخصیتی مثبت یا منفی به شمار می‌آید، اختلاف وجود دارد. ما سفیانی را بد می‌پنداریم، ولی در روایت منحصر به فردی آمده که: «عده‌ای می‌گویند نمی‌دانستیم چه آدم خوبی است!»

سفیانی‌های تاریخی

در تاریخ، دست کم سه - چهار نفر ادعای سفیانی بودن کرده‌اند که دو نفرشان مشهورترند:

۱. ابو محمد، زیاد بن عبدالله بن یزید بن معاویه بن ابی سفیان، معروف به ابو محمد سفیانی. ولید دوم او را برای نبرد با ولید سوم به دمشق فرستاد. مردم حمص با سفیانی بیعت کردند. یک بار هم سلیمان بن هشام در سال ۱۲۶، زمان به خلافت رسیدن مروان حمار، او را به زندان انداخت، ولی هواداران او آزادش کردند. در سال ۱۳۲ که عبدالله بن علی عباسی، عموی سفاح و منصور به شام رفت، دوباره همین سفیانی قیام کرد و پس از شکست، گریخت و به دست والی مدینه کشته شد.

۲. ابوالحسن، علی بن عبدالله بن خالد بن یزید بن معاویه بن ابی سفیان،

معروف به «العمیطر» که در سال ۱۹۵ در شام ادعای خلافت کرد و مردم هم با او بیعت کردند. ابن‌عساکر در *تاریخ دمشق* شرح حال شخصی او را آورده، اما در مورد قیامش قلم‌فرسایی نکرده است. ذهبی با اشاره می‌گوید: «برای او حوادثی رخ داد و سپس فرار کرد و پنهان شد.» طبری هم به اجمال ظهورش را در شام بیان می‌کند و می‌گوید که محمد امین، حسین بن علی بن عیسی بن هامان را به جنگ او فرستاد.

روایاتی که در مورد سفیانی نقل شده، عبارتند از:

۱. نعمانی از امام رضا علیه السلام نقل می‌کند که شخصی به ایشان عرض کرد: «می‌گویند سفیانی بعد از حکومت بنی‌عباس به خلافت می‌رسد.» حضرت فرمود: «دروغ می‌گویند! او در حالی که سلطنت آنها پایرجاست، قیام می‌کند.»

۲. نیز از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: «بنی‌عباس حتماً به حکومت می‌رسند. سپس اختلاف می‌کنند، آن‌گاه خراسانی و سفیانی قیام خواهند کرد.»

۳. کعب‌الاحبار می‌گوید: «سفیانی در حمص ظهور می‌کند و به دنبال نابودی بنی‌عباس است.»

۴. ولید بن مسلم که راوی اخبار ملاحم است، می‌گفت: «اگر یک روز از سال ۱۹۵ مانده باشد، سفیانی ظهور خواهد کرد.»

۵. در *کمال‌الدین* و دیگر کتاب‌های شیعی آمده که: «سفیانی ظهور می‌کند و بر پنج شهر مسلط می‌شود؛ همین شهرهایی که این سفیانی‌ها مسلط شدند.»

۶. در روایت فراوان آمده که: «سفیانی بر شام، حمص، فلسطین، دمشق، اردن و قنسرین حکومت می‌کند.»

۷. روایات علائم الظهور می گوید: «سفیانی از فرزندان خالد بن یزید بن معاویه است». یکی از این دو سفیانی پیش گفته، چنین بود.

این روایات، کاملاً با روایات تاریخی هم آهنگی دارد. به همین دلیل مصعب بن عبدالله زبیری (م ۲۳۶ق) نویسنده کتاب *نسب قریش*، نخستین کسی است که روایات سفیانی را جعلی می داند. به اعتقاد او، خالد می خواست پس از غلبه مروان بر حکومت، مردم را به بازگشت آل ابوسفیان به حکومت امیدوار کند. از این رو، روایت سفیانی را ساخت تا بگوید دوباره برمی گردیم.

ابوالفرج اصفهانی در همین مورد می نویسد: «مصعب اشتباه کرده؛ چون روایات سفیانی یکی دو تا نیست و از یکی دو نفر نقل نشده تا بگوییم جعلی است.»

احمد امین مصری می گوید: «سخن مصعب درست است. شیعه‌ها وقتی دیدند بنی امیه، سفیانی را جعل کرد، آنها هم مهدی علیه السلام را در مقابل سفیانی جعل کردند!»

بعضی‌ها برای تأیید نظر جعلی بودن روایات سفیانی، به حدیثی استناد می کنند. در *الفتن* آمده است:

يختلف الناس على اربع نفر: رجلان بالشام، رجل من آل الحکم و هو الازرق و رجل من مضر و السفیانی و العائذ بمکه؛

مردم بر چهار نفر اختلاف خواهند کرد: دو نفر در شام؛ مردی از آل حکم که ازرق است (بلاذری می گوید: منظور، مروان حکم بود) و مردی از مضر که همان ضحاک بن قیس مضری است که قیام کرد و سفیانی چهارمی، کسی نیست جز عبدالله بن زبیر.

حال این که در مورد چیزهایی سخن گفته که رخ داده (کلب، قیس و مضر)، اینها تأیید می‌کند که روایت جعلی است.

به نظر من، از مجموع روایات، جعل به دست نمی‌آید؛ زیرا:

۱. این مطلب را فقط مصعب گفته، آن هم با تردید؛
۲. خالد انگیزه‌ای برای این کار نداشته، چون مقابله‌ای با مروانیان نداشته است؛

۳. روایات دشمنی سفیانی فقط با مروانیان نیست که بگوئیم خالد آن را جعل کرده، بلکه در روایت آمده که سفیانی با عباسیان مقابله می‌کند. در نتیجه، اصل وجود و قیام سفیانی را نمی‌توان رد کرد، ولی جزئیات آن را نباید پذیرفت. البته امام جواد علیه السلام فرموده: «احتمال بدا در سفیانی وجود دارد.»

(د) طلوع خورشید از مغرب

این مسأله، از نشانه‌های قیامت است، نه ظهور. مفسران هم در ذیل آیه ۱۵۸ سوره انعام، طوری بحث می‌کنند که بعد از طلوع خورشید از مغرب، ایمان و عمل فایده ندارد؛ یعنی قیامت برپا می‌شود. مؤید نشانه قیامت بودن این است که در روایت می‌فرماید: «مهدی علیه السلام حتماً خواهد آمد، همان‌طور که طلوع خورشید از مغرب حتمی است». گویی این طلوع، از نشانه چیز دیگری حکایت می‌کند.

دو علت، باعث شده این طلوع را از نشانه‌های ظهور بدانند:

۱. مرحوم شیخ صدوق در *کمال‌الدین*، روایت مفصلی از امام علی علیه السلام آورده که در آن‌جا صعصعه به شخص کناردستی‌اش می‌گوید: «این شخص که درباره او صحبت می‌کند، همان شمس مغربی است که دوازدهمین امام محسوب می‌شود». البته صحبت از دوازده امام، با آن

تقیه‌ای که مطرح بوده، جای تأمل دارد.

۲. بهره‌برداری فاطمیان از این مسأله. ابن حماد در *الفتن* خود و ابن منادی در *ملاحم*، از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند که: «در سال سید صدر هجری، خورشید از مغرب طلوع می‌کند». قاضی نعمان که اسماعیلی بودنش قطعی است، در کتاب *شرح الاخبار* راجع به این روایت مفصل صحبت کرده، می‌گوید: «مقصود، عبیدالله مهدی فاطمی است و خورشید تا حالا از این جا ظهور نکرده بود و ظهور کرد و تمام شد و منظور، ظهور فاطمیان در سال ۲۹۷ است.»

به نظر می‌رسد این روایات و تفسیرهای ذیل آیه را نمی‌توان رد کرد و نشانه برپایی قیامت تلقی می‌شود، نه نشانه ظهور و دو علت پیش‌گفته، هیچ‌کدام بر ظهور دلالت نمی‌کند.

هـ) خراسانی و حسنی

این دو نشانه خیلی مشهورند، ولی نمی‌توان به آنها اعتماد کرد. برخلاف این که گفته می‌شود این دو علامت ظهورند و خاص و عام به آن استناد می‌نمایند، خراسانی فقط دو _ سه روایت دارد.

در این جا به نکاتی درباره وی اشاره می‌کنم:

۱. خراسانی پیش از آن‌که روایت داشته باشد، از روایات *رایات السواد* و خراسانی صاحب پرچم گرفته شده است. نعمانی در روایتی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: «بنی عباس حتماً به حکومت می‌رسند و اختلاف می‌کنند. در این زمان، خراسانی و سفیانی قیام می‌نمایند و بنی عباس را نابود می‌کنند.»

این روایت اولاً حرفی از ظهور در دل ندارد و ثانیاً کاملاً بر تاریخ منطبق است؛ یعنی در حدود سال ۱۹۵ که بین عباسیان اختلاف افتاد و

دعوی مهمی بین امین و مأمون درگرفت، هم سفیانی و هم خراسانی قیام کردند.

عده‌ای می‌خواهند بگویند تاریخ دوباره تکرار می‌شود و بنی‌عباس می‌آیند و باز بنی‌امیه را ساقط می‌کنند و پرچم‌های سیاه از سوی خراسان می‌آید و... در فلسفه تاریخ، تاریخ تکرار می‌شود، ولی این طور نیست که همه این پیش‌گویی‌ها یا جعل و تحریف‌ها، درست دربیاید. در ادامه همین روایت که سندش هم ضعیف است، آمده: «خراسانی، سفیانی و یمانی در یک سال، یک ماه و یک روز قیام خواهند کرد». همین جمله را فضل‌بن‌شاذان در *اثبات‌الرجعه* با سند صحیح آورده و شیخ مفید و شیخ طوسی هم آن را تکرار کرده‌اند، ولی این از نظر تاریخی مشکل دارد و شدنی نیست.

۲. روایت دیگر در مورد خراسانی، یکی از هشت حدیثی است که پنج نشانه ظهور را ذکر کرده‌اند که یکی از آنها به خراسانی اشاره می‌کند، ولی روایانش افراد ضعیفی مثل محمدبن‌علی کوفی، ابوسمینه، علی‌بن‌ابی‌حمزه بطائنی و عبدالله‌بن‌جبله هستند که دو نفر آخر، واقفی هم به شمار می‌آیند. واقفی‌ها شاید روایتشان در فقه پذیرفته شود، ولی در مسائل دیگر باید با تأمل به سخنان نگریست. در هر حال، همان دو نفر راوی ضعیف غیرواقفی برای ردّ این احادیث کافی است.

به نظر می‌رسد این دو روایت، بیشتر از قیام خراسانی‌ها و بحث‌های ابیات‌السود نهضت بنی‌عباس برگرفته شده باشد؛ یا در روایت آمده: «القائم بخراسان و القائم بجیلان» که مرحوم علامه مجلسی در توجیه آن می‌فرماید: «قائم به خراسان، هولاکو یا چنگیزخان مغول و قائم به جیلان، بزرگ صفویه است.»

در مورد حسنی، برخلاف شهرتش روایت بسیار کم است که به تعدادی اشاره می‌کنم:

۱. از امام صادق علیه السلام می‌پرسند: «متی فرج شیعتکم؟» می‌فرماید: «اذا اختلف ولد العباس و ظهر الشامی و اقبل الیمانی و تحرک الحسنی.» این مطلب را مرحوم کلینی با سند صحیح در *روضه آورده* است. نعمانی همین را با سند ضعیف و خدشه‌دار در کتابش نقل می‌کند.

۲. مفصل‌بن‌عمر روایت مفصلی در کتاب *الهدایة الکبری* نقل کرده که به قرن چهارم و پنجم قمری بر می‌گردد، ولی مرحوم مجلسی یا دیگر علما به آن اعتباری نمی‌دهند. این روایت با منبع ضعیف، سند ضعیف و افتادگی سند و مجاهیل فراوان، کاری از پیش نمی‌برد.

۳. در کتاب *عقدالدرر* که قرن هفتم به دست اهل سنت نوشته شده و درباره علایم ظهور است، روایتی آمده که در آن بحث از حسنی و رفتن مهدی علیه السلام به شام مطرح می‌گردد. این روایت منحصر به فرد است و سند هم در آن موجود نیست و به راحتی رد می‌شود.

در مورد کتاب *عقدالدرر* هم باید گفت اشتباه‌های فراوانی در آن به چشم می‌خورد؛ مثلاً این که ابو عبدالله امام صادق علیه السلام را با حضرت ابو عبدالله امام حسین علیه السلام اشتباه می‌گیرد و می‌نویسد معلی بن خنیس از ابی عبدالله نقل کرد؛ در حالی که معلی از یاران امام صادق علیه السلام و وکیل امور خانواده حضرت بوده است.

۴. در روایتی آمده: «حسنى صاحب طبرستان قیام خواهد کرد و با قمی‌ها خواهد جنگید و اموال آنها را غارت خواهد کرد.» این روایت، بدون ذکر منبع و سند در *بحارالانوار* آمده است. علاوه بر این مشکلات، از نظر محتوایی هم صحبت از دشمنی حسنی با شیعه را دارد که خلاف

مشهور است و روایت منحصر به فردی تلقی می‌شود. باقی روایات حسنی از این روایات هم ضعیف‌تر است. نکته دیگر در مورد حسنی‌ها این که در تاریخ آمده، دوازده نفر از نسل امام حسن علیه السلام قیام کرده‌اند که شاید خواسته‌اند بین آن حسنی‌ها و موضوع مهدویت ارتباط برقرار سازند.

(و) علایم دیگر

یمانی، تمیمی، قحطانی و... نمایندگان بعضی از قبایل هستند که بعضی آنها را نشانه‌های ظهور خوانده‌اند. اگر بحث‌های تاریخی مربوط به اعراب شمال و جنوب شبه جزیره عربستان را در نظر بگیریم و به قبایل ربیع، مضر، قیس، تمیم، کلب، ازد و کنده توجه کنیم، بسیاری از اینها مشکوک به نظر می‌رسند.

عبدالرحمان بن محمد بن اشعث هنگام قیام گفت: «من همان قحطانی موعودم». غیر از او، کسانی هم از قبایل تمیم مثل حارث بن سریج، ادعای ریایات‌السود و حتی مهدویت داشته‌اند. به نظر من به این مسائل باید از نظر تاریخی نگاه کرد؛ چون هر کدام از اینها نماینده قبیله‌ای هستند که در تاریخ صدر اسلام، حوادث مهمی داشته است.

با بررسی این علامت و نشانه‌ها، نتیجه می‌گیریم:

۱. در مورد اصل حادثه سفیانی و نفس زکیه نباید توقف کرد، ولی جزئیات را نمی‌پذیریم؛
۲. ریایات‌السود به عباسیان مربوط است؛
۳. حسنی و خراسانی روایات صحیحی ندارد. البته یک روایت صحیح فضل بن شاذان در *اثبات الرجعه* هست که آن هم از نظر تاریخی مشکل دارد؛

۴. طلوع خورشید از مغرب، از نشانه‌های قیامت به شمار می‌آید.

پرسش و پاسخ

به نظر می‌رسد در مورد راویان زیدی و واقفی مسأله برعکس است؛ یعنی در فقه که روایت منبع حکم شرعی است، در موردشان بیشتر دقت می‌شود، ولی در مسائل دیگر مثل نشانه‌های ظهور، می‌توان به گزارش‌های تاریخی توجه کرد.

منظور من این بود که چون این فرقه‌ها در مورد مهدویت متهم هستند، باید در مورد روایات اشخاص ثقه‌شان هم تأمل کرد. بله، روایات علی بن ابی حمزه یا عبدالله بن جبله در فقه پذیرفته می‌شود، ولی بیشتر نظرم روی واقفی‌ها بود. از زیدی‌ها به ابن عقده نظر داشتم؛ یعنی احمد بن محمد بن سعید. این شخص توثیق می‌شود؛ ولی در جریان مهدویت، او امیدوار بود یحیی بن عمر علوی که در سال ۲۵۰ قیام کرد، همان مهدی باشد. لذا باید بیشتر در روایات او تأمل کنیم.

آقای الله اکبری: بین شیعه و سنی بر سر نخواستن روات دعواست، ولی ابن عقده از کسانی به شمار می‌آید که هر دو فرقه او را پذیرفته‌اند. او با وجود زیدی بودن، نخستین کسی به شمار می‌آید که شاگردان امام صادق علیه السلام را فهرست کرده و برایشان شرح حال نوشته است. نکته آقای صادقی، در مورد روایات نشانه‌های ظهور است؛ چون شاید خود ابن عقده یا قبل از او زیدی‌ها، برای تأیید مذهبشان یا بشارت بر این که یکی از پیروان مذهب ظهور خواهد کرد، روایاتی ساخته باشند و او هم روایت کرده باشد. اگر به این شکل تفسیر کنیم، مشکلی بین فقه و غیرفقه پیش نمی‌آید.

به هر حال آیا علایمی برای ظهور وجود دارد یا خیر؟

بلی، اجمالاً با تواتر معنوی می‌توان نشانه‌هایی را ثابت کرد؛ مثل ندای آسمانی. البته در جزئیاتش ابهام وجود دارد. برخی می‌گویند جبرئیل ندا می‌دهد: «به سوی مهدی بروید!» شیطان هم ندا می‌دهد: «به سوی سفیانی بروید!» به نظرم این روایت، از روایت دیگری که با توجه به حزب عثمانی و حزب علوی می‌گوید، جبرئیل ندا می‌دهد: «به طرف مهدی بروید!» و شیطان ندا می‌دهد: «به سمت عثمان بروید!» صحیح‌تر است. غیر از این، علامت‌های پذیرفتنی دیگری وجود دارد.

منظور از علایم تاریخی ظهور چیست؟ قید تاریخی، کدام نشانه‌ها را خارج می‌کند؟

منظور، نشانه‌هایی است که مثل سفیانی و نفس زکیه، در تاریخ مدعیانی دارد. به نظر من برخی از اینها، اصلاً نشانه نیست و پیش‌گویی‌هایی است که به نشانه‌های ظهور ربطی ندارد.

به نظر شما، نشانه‌های پذیرفته شده ظهور حضرت حجت علیه السلام چند تا است؟

اولاً من در مورد همه آنها تحقیق نکرده‌ام؛ ثانیاً با توجه به روایات، این‌گزینه‌ها خیلی سخت به نظر می‌رسد.

تواتر در مورد کدام یک بیشتر است؟

تواتر اجمالی و معنوی وجود دارد؛ برای مثال، در مورد سفیانی آن‌قدر روایت زیاد است که اصل آن را نمی‌توان رد کرد؛ البته به خلاف جزئیاتش. نکته دیگر این‌که در مورد او، از همه امامان، حتی خود حضرت ولی عصر علیه السلام مطلب به ما رسیده است. ایشان در توقیع

آخر فرمودند: «بعد از این غیبت تامه خواهد بود و کسی که پیش از صیحه و سفیانی ادعا کند، کذاب است.» پس تواتر اجمالی بر آن به دست می‌آید. ندای آسمانی، سفیانی، خسف پیدا و نفس زکیه مهم‌ترین نشانه‌های ظهور است. در مورد نشانه‌هایی که در تاریخ، جنگ و گریز و ادعایی داشته‌اند باید خیلی احتیاط کرد.

یک مسأله در مورد ذهنیت راویان است. آیا ذهنیت این افراد را در نشأت گرفتن این روایات مؤثر نمی‌دانید. یعنی این روایات اصلاً به معصوم ربطی نداشته باشد؛ چون روایات حول محور همان وقایعی است که اتفاق افتاده، مثل اشغال خراسان و قزوین، حمله چنگیز و ... که در اینها حرفی از شوری و جهان غرب نیست.

نکته بعد این که آیا بحث نشانه‌های ظهور، از نظر کلامی فایده‌ای برای ما دارد؟ ما به مهدویت معتقدیم، ولی می‌دانیم به صرف این نشانه‌های مبهم، ادعاهای بسیاری برای بحث مهدویت شده. آیا این ضد مهدویت است یا کمک به آن؟

نکته بعد این که نشانه‌های ظهور، چقدر در ناامیدی مردم از ظهور تأثیر گذاشته است؟ هر وقت یکی از نشانه‌ها بروز می‌یافت، مردم خوش حال می‌شدند، ولی بعد از به وقوع نپیوستن ظهور حضرت، ناامید می‌گردیدند.

نکته‌ای که در مورد اشعیا فرمودید، جالب بود. آیا می‌توان ثابت کرد نشانه‌های ظهور، برگرفته از نگاه یهودی‌هاست که به شیعه راه پیدا کرده است؟

در مورد آیات‌السود، تصور نمی‌کنم بعد از عباسیان جعل شده باشد. به نظر می‌رسد پیش‌گویی‌هایی از زبان پیامبر ﷺ و صحابه نقل شده،

بعد اینها بهره‌برداری کرده‌اند و کلمه مهدی علیه السلام را کنار آن احادیث جا داده‌اند؛ به نظر می‌رسد تمام این احادیث نمی‌تواند جعلی باشد؛ چون عباسیان وقتی به خلافت رسیدند، انگیزه این کار را نداشتند. روایات السود دیگر فایده‌ای برایشان نداشت. نکته بعد این که در بسیاری از این روایات، بحث مهدی علیه السلام نیست.

در جنگ سرد بین منصور عباسی و نفس زکیه، نفس زکیه ادعای خلافت و ارث دارد. او می‌گوید: «حکومت از آن فاطمه علیها السلام بود و اکنون مال من است.» نیز ادعای مهدویت دارد و منصور برای مقابله، نام فرزندش را مهدی می‌گذارد. شاید آن روایت ابن عباس، «ان المنصور و السفاح و المهدي من ولدی»، به دست سازمان منصور جعل شده تا در مقابل نفس زکیه بایستد.

شاید سؤال شما که ملاک‌های تاریخی و بررسی‌های تاریخی را معیار قرار می‌دادید، این‌گونه باشد که مثلاً روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد روایات السود می‌گرفتید، بعد در سیر تاریخی، پر و بال می‌یافت و جعلیات آن را در طول تاریخ مشخص می‌کردید. به نظرم در آن دوران، فضا برای چنین جعلیاتی آماده بوده است.

تا آن‌جا که من بررسی کردم، نتوانستم جعلی بودن همه آنها را اثبات کنم. در مورد ذهنیت راویان هم که فرمودید، مطالبی به این شکل دیده می‌شود، ولی به آنها اهمیت نمی‌دهیم؛ مثل روایاتی که در *نوائب الدهور* یا در جای دیگر آمده که بسیاری از آن علایم ظهور نیست. ما به کتاب‌های معتبرمان رجوع می‌کنیم و غیبت نعمانی، کمال‌الدین شیخ صدوق، غیبت شیخ طوسی و کتاب‌های متقدم شیعه را در نظر می‌گیریم.

کهن ترین منبع شیعه راجع به نشانه‌های ظهور کدام کتاب است؟
در *الفهرست* ابن ندیم، کتابی به یکی از یاران امام صادق علیه السلام نسبت داده شده که در مورد پرسش و پاسخ‌هایی از آن حضرت راجع به ملاحم است. بعد از آن، کتاب‌های الغیبه از منابع به شمار می‌آیند مانند *غیبت نعمانی* البته پیش از نعمانی، استادش کلینی در *روضه کافی*، روایاتی را در مورد نشانه‌های ظهور آورده است.

آیا می‌توان نشانه‌هایی را پذیرفت که در طول تاریخ اتفاق می‌افتد؛ مثلاً در فواصل پانصد سال، صد سال و همین طور تا آخرین نشانه که حتمی است و بعد از آن ظهور رخ می‌دهد؟
بعضی‌ها به علامت دور و نزدیک معتقدند که اولاً در روایات چنین تقسیمی نیامده. ثانیاً نشانه‌های حتمی، به جز سفیانی، نفس زکیه، ندای آسمانی و یکی دوتای دیگر نیست. نکته بعد این‌که علامت و نشانه، باید به دنبال چیزی بیاید که بر آن دلالت می‌کند و فاصله زمانی‌ای که شما گفتید، جور در نمی‌آید.

چند درصد این علایم اتفاق افتاده است؟

نمی‌توان گفت علامت ظهور بوده است. بسیاری از آنها، پیش‌گویی‌ها و جعل‌هایی بوده که جزو نشانه‌های ظهور شمرده نمی‌شود.

بعضی‌ها بین بوش و سفیانی پیوند می‌دهند؛ چون سفیانی به عراق و دمشق حمله می‌کند و قصد فتح عربستان را دارد و خسف پیدا در مورد او رخ می‌دهد. بعضی از گزارش‌ها، از حرف «شین» در نام او خبری می‌دهد. آیا بوش، می‌تواند همان سفیانی باشد؟

چنین اخباری در منابع معتبر شیعه وجود ندارد و برگرفته از *الفتن*

ابن حماد است. به نظرم تفسیر آن هم به افراد خاص، سلیقه‌ای و نادرست می‌نماید. روایات جزئیات جنگ‌های سفیانی، حتی در غیبت **نعمانی** هم ضعیف است. همان‌طور که پیش‌تر گفتیم، اصل وجود سفیانی را می‌پذیریم، ولی جزئیات آن را خیر.

در بعضی کتاب‌ها، سفیانی و دجال به جریان‌های خاصی منطبق شده‌اند.

بله، برخی‌ها مثل شهید صدر دوم، در **موسوعه امام مهدی** علیه السلام که چهار جلد است، اصرار دارند که سفیانی و دجال، نمادین و سمبولیک هستند؛ یعنی کنایه از چیزهای دیگر مثل امپراتوری غرب و... به نظر می‌رسد این سخن را نمی‌توان پذیرفت؛ چون در همه روایات، فقط لفظ سفیانی آمده و در هیچ‌جا به نماد یا رمز بودن آن اشاره نشده است.